

پل مہور فرستاده بودند لب دریا یائے را وی متصل شاه دره در باغ مهدی قاسم خان
که دور جهان بیگم آن پارخ را رفاقت داده بود بنا ک سپردند و بر مزارت سی عمارت عالی
تمیه پاافت شتر ای خردگزین اشعار زنگین در تاریخ فوت ان حضرت گفتند
از ان جمله انکه **سلطنه**

شہنشاہ جهان سکشاہ چهانگیر	که صیت عدل او بر آسمان فت
چه نور الدین محمد بود نامش	از ان از رفتش نور از جهان فت
چکوییر نام دے کن حاطم طے	بعد هنتش نام و نشان رفت
گستان جهان بے آب زنگ است	بهار واب او چون در جهان رفت
ازین مانع سراچون رخت بربست	جهان علیگین شد او کا مران فت
چوتایخ و فاتش جست کمشنی	خردگفتا جهانگیر از جهان رفت
مدت سلطنت بست و یک سال و هشت ماه و چهارده روز	با

ابو المظفر شہاب الدین محمد شاہ جهان پادشاه غازی صاحب بن

ثانی خلفیم نور الدین محمد جهانگیر پادشاه

روزیکن شب بست و دویم جادی الاول سلطنه چهری در ایوان خاص و عامد دولتخانه
والا واقعه دار سلطنت نامهور ارکان دولت واعیان سلطنت سکه و خطبه بنام
تامی ان حضرت مقرر کر دند و دان وقت عمر گرامی بجای قمری سی و هفت سال و
بجای شمشی سی و شش سال بود چون ان حضرت در دکن قیام داشتند آصف خان
بعضی داشت تضمین اتمام کار مدعاو سلطنت و استبد علیه تشرییت شریعت
ارسال داشت و پیش ازین روز که پادشاه جنت آرامگاه رحلت نمود
آصف خان بنارسی نام مهندوی را که دره نور دی و تیز گردی بے هم تاد ده تند
روی و گرم دادی یکتا بود در خدمت ان حضرت روانه کرده خبر قضیه ناگزیر تقریب
او حواله نموده انگشتی خود را برای اعتماد با داده بود بنارسی مذکور نوزدهم بیانی
در عرصه بست روز از چکر ہتی در جیز که انتہائے حد دلاییت نظام الملک است بیو

تختیں بنزل مهابت خان کے از چند روز مجازت مقدس رسیدہ بود آمدہ صورت
 واقعہ گزارش نمود مهابت خان چون برق دبادبر و حرم سرائے عالی رسیدہ خبر پاندرو
 فرشا د آن حضرت بیت نقش بیردن آمدند بنارسی مذکور زمین پوس نموده حقیقت را تماں
 سرد و افسوسی آصفت خان را بظرفت دسی گذرانید حدوث این واقعہ بر خاطر مبارک
 عزان آمد چون وقت تقاضائے آن میکرد که در اخفاکو مشیده شود بالضرور این خبر را
 پنهان کردند و بوجیب التماں مهابت خان و دیگر دولتخواهان روز پنجشنبه بست و
 سویم ربیع الاول از جنیزه و ائمه شدند و بخط قدسی فرمان عالیستان بنام آصفت خان
 مشتمل بر رسیدن بنارسی مذکور و توجه رایت عالیات بست اکبر آباد مخصوصاً مادر
 صادر گشت و نیز فرمان والاشان بنام خانجوان لودی صوبہ دارد کن متضمن انواع
 عنایات بعد در پیوست او از واژگوی بیفت قدر عنایت اقدس نداشتہ بعد
 و سوگند بنظام الملک در ساخته ولایت بالاگهات که برود تمام بقیه در آمدہ بود تهمی
 په نظام الملک داده به برمان پور آمد و با جمعی از شورش طلبان اتفاق نمود و مصده
 قشہ در آشوب گردید و جمعی از افغانان معتبر خود را با جمیعت فرادان در برمان پور
 گذاشتہ با امرائے باشناہی که بیک ہر دم موافقت زده خود را از شرارت او نگاه
 میداشتند مثل راچہ گچہ سنگہ را تھور و راچہ چینگہ کچھواہہ وغیرہ باند رسیده
 اکثر ولایت مالوہ متصرف شدہ سنگ راہ رایت عالیات گردید اور دن بیت خان
 تقاضائے وقت داده برمان پور گذاشتہ بطریقہ گجرات تشریف آوردند بیت خان
 صوبہ دار گجرات در وقت آمدن ان حضرت از سمت تھتبہ در گجرات مصدد
 گستاخیہ گشتہ بود در نیوالہ ہراس رسیده بھاطرش راہ یافت چون گمشیرہ کلان مہد
 علیا حضرت ممتاز محل در عقد از دراج سیف خان بود برا عات خاطران عفیفہ
 ایمانی شریفۃ الدورانی تھی تھیرات سیف خان معاف فرموده اور از گرداب
 اضطراب بحال جمیعت آوردند و برائے نظم امور لکی ہفت و زدراحمد اباد
 مقام گردید گمشیر خان بارہہ بنصب پنجہزاری ذات و دو ہزار سوار و صوبہ داری گجرات
 دیزنا یعنی تر خان بنصب چہار ہزاری ذات و دو ہزار سوار و صوبہ داری گجرات
 سرمه نہادی یافتند و صوبہ دار اخیراً جمیر بسچہ - الار بہابت خان دپر گھنات

نواحی بجا گیرش مرحمت گشت و از گجرات نهضت فرموده متوجه که به آباد شدند و
در راه رانگریش سعادت ملازمت دید یافت خلعت خاصه با دکه همکی سعی قطبی قیمت
سی هزار روپیه و شمشیر مرصع و خبر و فیل خاصه و اسپ بازین طلا عینایت فرموده محل
جا گیرش بحال داشتند بعد رسیدن دراجمیر خانقاہ و منظفرخان معموری دبهادرخان
او زمکب دراچه بجه سنگ کچو اهه دراچه انیراء و دیگر امراء با دراک ملازمت
سعادت اند و زگشتند بست و ششم جادی الاول دردار الخلافه اکبر آباد نزول
اقبال فرمودند در ساعت میون اشاعیت او رنگ خلافت بجالوس اقبال مانوس
زمینت وزیر یافت کارگزاران درگاه خلافت و منتظران کارگاه سلطنت پارگاهی
شکفت که از رنگ آمیزی و فور زیبائی رویه هوانگارین می نمود بسته به نهایه
طلا و نقره بر افزایشند و اضلاع آن را باین بناهای محمل زرد و زی و زربفت
مفق و مزین ساختند فرشهای ملوان و بساطهای مزین گشترند و اسباب
طریق و فشار و مواد فرج و انبساط همیا اگر دانیدند نهایه تهنیت و مبارکبادی
سرت افسندهای زمانیان گزید و صدائے کوس بجهت و شادی گوش آسمانیان
در رسید ترانه سخان شیرین از اقمری اسانشید خورنی پرکشید و رامشگران جاده
از از پایه کوبی و چرخ زدن دلهار در بودند ایام نوبهار بر روزگار افکار گشت
و زمانی نوروزی بعالمر روزی شد جهان پیر برگ و نوای نو جوانی از سرگرفت
و عالم دیگر ساز و سامان عشرت بدست آورد و امرایان سپه سالار و صفت آرایان
دار تسلیمات تهنیت و کورنثانت مبارکباد و تقدیم رسانیدند شعرای نکته سخن و
فضای و الاطبع با شعار دل پذیر تاریخ جاؤس و ای در سک نظر کشیدند از انجمله
انکه میسر شوی گفتة قطعه

با دشاه زمانه شاه جهان غرم و شاد و کامران باشد
حکم او بر جهان ایقون عالم تا جهان با در جهان باشد

حکیم کاشی گفتة قطعه

با دشاه بخرو بر شاه جهان کرسیش چون مهر تا با آمد
سال تابع خلو سمش چرخ گشت داریث ملک سلیمان آمد

از میر محمد صالح بیت

تایبود از آدم و عالم نشان شاه جهان شاه جهان

مصرع جلوس شاه جهان داد زیب ملت دین

هم درین نزدیکی حبسن ما هتابے ترتیب یافت کارگزاران اشرفی سلطنت
 بوجب حکم والا دیوارهای دصحن ہائے دولتخانہ را بچادر ہائے سعید درگر قند
 و تمامی اشجار و نہال با غچه معاذی انجمن را بپارچه سفید در گرفته بصیرت پندرہ روزی
 برگ برگ و شاخ شاخ هر شجر امنو دار ساخته و سراسر الات و ادوات مجلس و
 اسباب عیش را سفید کاری حاضر آور دند که از شفشه انواران پر تو ماه بے رونق
 گشت و دیده انجم از چیز سفید گردید ماہ تمام براۓ تماشائے آن بزم معله
 سر شام از دریچه مشرق طلوع منوده انجم انسه و زگیتی گشت از لمعات صنیاسراسر
 عالم روشن گردید و از اشراقات سما صح نورانی بر دید خلام شام خود را در
 کنج تو اسی مستوی ساخت و ظلت شب در نقاب حجاب مخفی گشت منظم

مہتاب شے چو دصل عمرور	بر روز گشیده پر در نور
شامش کر گھن سحر منوده	صح بہزار در سکونده
نپشن بفسر دغ عالم فرنونز	آبستن صد بہزار نور دز
انداخته ماہ نفع سیمین	رفته ز فلک سیاہ گلیمین
شب تابے رنگ چون تاره	افروخته شع صد نظاره
مواب فلک بکامرانی	در دست کمید شادمانی
افق چو صحمد ممشگفتة	افلاک ز نور در گرفته
فرخندہ دے خجسته حلے	د طبع زمانه اختدالے

مومن الخلافة آصف خان از لامور در کبیر آبادر سیده با دراک ملائمه است اقدس
 سعادت الله و زگشته سور دلالت عواطف والا مشمول اصناف عاطفت علیا
 گردیده و کبیر سلطنت و مدار الملک گشت و دیگر امرا و خوانین هر کدام در حضور
 رسیده بعد از تبدیل موافق پاییه خوش با صنافه منصب سر فسراز شد و هزارین

مطاعتہ بنام صوبہ داران و احکام قدسیہ بفو جباران و عمل گذاران مالک محرومہ متضمن دلار
 و تاکید معموری مالک و آبادی رعیت و تقدیم مراسم عدالت و امنیت طرق و مسالک
 عز اصدار یا فتح و بیامن توجہات اقدس اموال سلطنت و چهابنیانی بتازگی روشن پذیرفت
 و پر احمد گینهای روزگار و بر هزارگی ہائے اقطار از سر نو انتظام یافت العصمه آن حضرت
 مدحت شنا دی بعد الت گستری در عیت پر دری و چهاندارے و چهابنیانی کردند و پزور شمشیر
 و اقبال وقت سر پنجہ طالع لا یزال مالک گیری و گینی ستانی منودند چنانچہ ما جرا یے تنفس
 دولت آباد و دیگر مالک و مکن و اطاعت و انقیاد سرکشان و گردن فرازان ہندوستان
 و فرمان پذیری راجھائے درایان دشت و کوهستان و فتح قلعہ قندھار و آمدان علی مردان
 خان در حضور والا و پد بیه بر ولایت ایران و انتزاع بمعنی و سایر قلعیات توران و گریخته
 رفتن مذکور محمد والی ان ولایت و دستگیر گردیدن پس اتفاق مشهور معروف است و محمد وارث
 سما بے موسم بشابھیان نامہ متضمن و افعال و فتوحات ان حضرت بقید کتابت در
 آورده این کترین اگر تفصیل پر دار و باید کہ سما بے علیحدہ تحریر دراید لہذا از تکویل سخن
 عنان مشبدیز خامسہ دقایع مکار مخطوط ساخته و با خصار پر داخلة خسته تمام کلام پسند عا
 می نماید که در او اخzman آن حضرت اصلح وزراء یے دلالات دندما یے بلند
 فکر تقتیم مالک بفرزندان والاشان بخاطر مقدس آورده با دشاہزاده دارا شکوه
 خلف بزرگ را در حضور طلب داشته ولی عهد و نایب منایب سلطنت منوده در اکثر
 امور خلافت و چهابنی و خیل گردانیده رفق و فقط مہات و قبض و بسط امور رصوابه یہ
 اوی منودند دبا دشاہزاده محمد شجاع پسر دویم را بر ولایت بنگاره دبا دشاہزاده اور نگیری
 خلف سویم را بر مالک دکن دبا دشاہزاده محمد راجہش فرزند چهارم را که از همسه خود بود
 بر ولایت گجرات تین فرمودند و این با دشاہزاده دیانتیم و تنیق امور ان مالک
 پر داخلة بطبق احکام مقدس بعل می آورند بعد مرد قضا را مفتر ذی الحجه لذله
 ہجری مطابق سال سی دیکم جلوس والا در دارالخلافت شاہیمان آباد بان حضرت عاصه
 جمانی روی داد و مراجع اقدس از مرکز اعتماد و قانون صحیت سخرف گشت و روز
 بر روز دو تراویہ داد و دلت با متداکشید و امراض متضاده با ہم تفق گشت و تو یہ
 بدین صفت دناتوانی پذیرفت ازین روکه در عالم و خاص و علن خانہ تشریفیت ہی آورند

عامه خلایق چه بگوی امراء کے ایکورش محروم بودند از نجیبت در نظر و نفع معاملات ملکی و
مالی اختلاف را هم یافتند با دشنا هزاده محمد دارا شکوه که ولی عهد بود درین وقت نام انتظام مهام
ملک و دولت در قبضه اقتدار و اختیار خود ساخته بنا بر مصلحت راه و صول اخبار
باکناف و اقطاعی مسدود نمود و مردم خود را تین کرده که خطوط دلایلی باده باشد
اما ود بیگ مردم از ممالک و مشارع میگرفت و بعضی دلایلی را در قید نگاه مراحت
و نیصورت با دشنا هزاده و صوبه داران و حکام بلا و واصحه ممالک هندوستان بلکه
خوانین و امراء کے حضور مقدس چیات ان حضرت باور نی کردند و نیز خل عظیم در اطراف
مالک گر دید مفسدان در هر شهر و کنار و سرکشان در هر صوبه و سرکار سربوش و
منابر و اشتند و رعایا شوند و افق طلب ترک مال گذاری نموده تنخوا اخراج در مزده
قرد کاشتند و حکام و عمال و دست از حکومت بازگشیده در اماکن خود پیکار نشتد
تاجران و مسافران ابریشم ره فردی و سفرگردی بروی خویش بستند با دشنا هزاده
محمد مراد نجیش ازین خبر در گجرات رایت بُنی بر افراد شهه بر تخت نشست و سکه و خطبه
بنام خود دست کرد و مروج الدین محمد مراد نجیش با دشنا هزاده خود را خطاب کرد و فوجه هر
سوزن پندر فرستاد محمد شریعت پسر اسلام خان را که از جانب بیگم صاحب متقدی انجا
بود قید نموده انواع ایذا و اهانت کرد و اموال با دشنا هزاده سرکار بیگم صاحب انجپه در انجا
بود و متصرف شد و بیر علی تقی دیوان سرکار خود را که از بُنی مانع بود بد ون صدور تقصیر
بدست خود کشید و دست تقدی بر مال سرکار با دشنا هزاده در گجرات و اسند و بو و
اموال مردم دیگر درازگردانید و نیز با دشنا هزاده محمد شجاع در بنگال سین طریق پیش
گرفت و بر سرپیچه رشک کشید و از آنجا پیشتر آمد و در بنارس رسیده با دشنا هزاده را شکوه
مقدمه سرکشی دگردن تا... هر دو برادر بعرض مقدس رسانیده تمہیدات و توجیهات
بیار برای دفع این مشوه... اعلیٰ حضرت را برین سخن آورد که از شاهجهان اباد منهضت
فرموده در اکبر آباد نزول اجلال فرمائید لهذا در عین اشتداد امراض و طفیان عوارض
که مهناکام سکون دار امش بود و بتیم محرم ^{۱۳} لشکر بیست اکبر آباد منهضت فرمودند برآب
همیا شئ جمنا برگشتی سورا میشدند و پر دلایلی که برگشتی می اند اشتند کس کے یا کو نیز
میسر نی شد عامه خلایق بر چیات ان حضرت اعتراف کردند که دهم صفر دیگر بآباد

خل وصول اند اخستند با دشنا هزاده دارا شکوه که دران ایام مدار انتظام امور خلافت
 بر خود گرفته بود بعد رسیدن در اکبر آباد در صد و تداین شورش برادران گردیده راجه
 بچه سنگه کچو امده را که از عده راجه های عظام و رکن رکین سلطنت ابدی الد وام بود با چندی
 امر ائمه نامدار و خیول بیشمار با دشنهای و فراوان سپاهی از خود و توب خانه و سایر اسما
 مجاوله بسر کردگی سلطان سلیمان شکوه مهین غلت خود چهار مرد پیش الاول سنته ایه بسر
 با دشنا هزاده محمد شجاع تعین منود سلیمان شکوه بعد طلاق مراحل و قطع منازل در عصبهای او
 رسیده دو نیم کرو بے ان طرف بنارس بر کنار در یا سیه لگنگ مبقاء صله یک و نیم کروه
 که محمد شجاع دایره داشت نزول منوده آمده پیکار گردید بست و یکم جمادی الاول
 به بیانه تبدیل منزل و تغیر مکان آوازه کوچ در داده سحر گاهیکه محمد شجاع خواب الود
 غلت بود متوجه صفوت رزم و جبال منوده ناگهان بر شکر فنیم ریخت فبا دحمل آتش
 کارزار برانگشت محمد شجاع که بیخبر و ناتجربه کار بود باندک آویزش دست اذکار و کا
 از دست داده خود را درستی رسانیده روی فرار هناد و بے انکه جائے توقف نماید در
 منیگر رسیده تمای اردو و کار خانجات و دواب و خزانه و بقارت رفت و در موئیگر
 اقامست فور زیده روانه بنگاره گشت و ولایت پنهان و منیگر و تصرف کسان سلیمان
 شکوه در امد و از اتمام کار محمد شجاع با محل خاطر جمع منوده جمی از فکران محمد شجاع را که از
 معکر که سنتگر شده بودند با دشنا هزاده دارا شکوه در اکبر آباد طلبید هشته بعد از اهانت
 و تمهیز بقطع یه عقوبت منود و از انجمله تنے چند بدان گزند نقد زندگی از دست دادند
 در همان ایام کرسلطان سلیمان شکوه را بر محمد شجاع فرستادند راجه حبوت سنگ را که از زبد
 راجه ائمه داشان و بزید شوکت و حشمت پیشوائے امر ائمه عالی مکان بود داعی
 حضرت اور امها را جه خلاب داده رکن ابلطفت میدانستند با چندی از راجه ائمه
 ذی شان و امر ائمه بلند مکان و خزانه فراوان و توب خانه بیکران بست و دویم پیش و
 سنه ایه بجهوب ماوه رخصت منود که بحفظ قلارع اسند و دضیط معا بر در یا سیه نزده
 قیام ورنیده سدر اه دکن گرد و دقا سم خان را که از عده امر ائمه داروغه توب خانه
 سرکار علی حضرت بود با شکر فراوان فوج جدا گانه کرده بسر با دشنا هزاده محمد مرادخان
 تعین منوده مقرر کر دند که بالفعل مهراه مهرا راجه حبوت سنگ تما مالوه برو و بعد رسیدن

انجا اگر مصلحت اقتضاناً ید قاسم خان بد فرمان را دنبخش دا خراج او از گجرات متوجه گرد دولا کو کے ہمارا جہ بوده باشد القصہ ہمارا جہ دقاسم خان بعد قطع منازل و سلطے مراحل در او جین که دارالیالیت صوبہ الوہ است رسیدند و داراشکوہ اگرچہ ولی عہد صاحب مدار امور خلافت بود و حضرت اعلیٰ متوجه احوال او بودند اما از جانب با دشامبرزاده محمد اور نگ زیب خوت و ہراس تمام داشت تہیید درفع شورشش محمد شجاع و مردنبخش بعض حضرت اعلیٰ رسایید و تمامی جنود دکن که بر کاب با دشامبرزاده محمد اور نگ زیب تعیثات بودند موجب فرامین مرطاعت حضرت اعلیٰ طلب حضور منود چون با دشامبرزاده معزالیہ هم قلعہ پیجا پور در پیش داشت و آن قلعہ را محاصرہ منودہ بیادوے شجاعت و پایردی دیارے صایب افتتاح ان نزدیک رساییده بودا زین که عاکرستعینہ دین ہم بودند موجب طلب از منصوبہ داراشکوہ روانہ حضور پر نور گردید بالضرور مقتبضاً وقت بعادل خان دالی انجا صلح در میان آورده دیک کر در پیش پیشکش مقرر کرد و مفطم خان سا بیارے تحصیل وجہ پیشکش گذاشتہ معاودت باور نگ آباد منود وفتح آن قلعہ که نزدیک رسیده بود از منصوبہ داراشکوہ در پرده تو قفت ماند وغیرا ز مفطم خان دشاد نواز خان ونجابت خان از اعظم امرا در دکن نماند و مرکوز خاطر داراشکوہ آن بود که چون لشکرها در حضور جمع شوند گذشتین درفع شورش محمد شجاع و مردنبخش شاید بعد ان اتفاق کار با دشامبرزاده محمد اور نگ زیب کند ہمین منصوبہ دکن از لشکرها خالی گردانید دیگو است که ہرگاه سلطان طیبان شکوہ که برخوب شجاع رفتہ منظر و منصور شده معاودت ناید تمامی لشکر که ہمراہ دست بہان سبیت جموعی ده او جین که پیشتر ہمارا جہا قافت دار و بفرستند لیکن نیدانست مصروع

تقدير دگر باشد و تدبیر دگر

بالآخر با دشامبرزاده محمد اور نگ زیب از دکن آمدہ اولا در مالوہ ہمارا جہ فتح یافتہ بعد ان از نزدیکی اکبر آبا داد داراشکوہ نہ کامہ رزم آلات استہ بز در سر پیچہ اقبال وقت طائع لایزال فیروز مند گشت و در اپر آبا دار رسیده اعلیٰ حضرت را در گوشہ نشانیده خود اور نگ آرائے خلافت گردید و در سال نهم جلوس عالمگیری حضرت اعلیٰ در قلعہ رک اکبر ایا دیا ز دہم رجب شنبه در عمر هفتاد و هفت سالگی بدلک جاوید شتا فتنہ چنانچہ مفصل

بقلم سوانح نگاری در آید مدت سلطنت اعلیٰ حضرت سی دیک سال و سه ماه و بیست
و دو روز +

ابو المنظر محی الدین اورنگ زیب عالم گیر با دشاد خلف سویم شہاب الدین محمد شاہ جہان دشاد پر جمل سائیگی در ۱۷۰۵ء سرپر ارا خلافت گشت

چون ارادت قادر پر کمال و خواہش منع عمیم الاضال اقتضانے آن کرد کہ آن قتاب
عالیٰ تاب عالمگیری از مشرق دولت واقبال طلوع نماید و نیم بہاری جہان پر لئے
اور نگ زیبی با عنستان روزگار را طراوت و نضارت بخشد عالم پیرا ذفر دولت جو نش
جو ای از سرگیر وجہان کہن از عدل و احسانش تجدید تازگی پذیر دلا جرم کار کنان
آسمانے بر دفع تقدیر بھانی امری کہ موجب طلوع کو کب سلطنتش از مطلع دولت و
بیسپے کہ باعث سطوع نیز خلافت از برج اقبال تو انہ بو دل بنصہ شہرو و جلوہ گر گردانید
صدق این کلام و منطق این تہیہ انکہ ان حضرت در دکن می مشنیہ نہ کہ دارا شکوہ
بدین وابکن ہند و ان مایل شد و بر تہتان کہ علمائے مذہب ہند و جو گیان فیثائیں
کہ در ولیشان دین انہا ہستند در صحبت خود راہ دادہ ان مردم را مرشد کامل و ہادی
مطلق میداند و کتاب ان جماعت را کہ به پیدمشہور است کتاب آسمانی و خطاب ربانی
و صحف قدیم میخواند و در صد و ترجمہ آن شدہ اوقات عزیز را کہ بدل ندارد بدان
شغل صرف می نماید و اشعار ہند می از خود تقسیف نمودہ آن را تصوف محسن می گوید و
بجائے اسم ایز و تبارک و تعالیٰ اسم ہند می کہ اہل ہند آن مل پر تو اہی می نامند و
اسم غطیر پیدائش بخط ہندی بر الماس دیا قوت وز مرد وغیر ان نقش سحر دہ در پوشان
پوشیدہ آن رات برگ تصویر می نماید و از نہاد و روزہ و این مسلمانی انحراف دارد و در میولا
کہ بسب پہاری حضرت اعلیٰ را سرد برگ در پر داخلت امور چہا بنا نی نہاده او و تمامی
ہمام فرمان رہوائی دخیل گردیدہ و در عین هم یجا پور کہ تغیر آن نہ دیک رسیدہ بود

عساکر متینیه از انجا طلب استشته و مقدمات نالایق از طرف آن حضرت بسامع حضرت
اعلی رسانیده و عیسیٰ بیگ و کمیل آن حضرت را بے صدور تقصیر در فیض کرد و هاموش
لصیط در آورده لهذا آن حضرت راحمیت دین مسلمانی و غیرت سلطنت و چنانی د
رشک برادری و جوشش نفسانی بران آورده که بعزم ملازمت حضرت اعلی روانه شوند
و در حضور والارسیده چند گاه ملازمت قیام ورزیده با استنظام مهام سلطنت
که فتوی دار کان آن راه یافته پردازند و دست سلطنه دار اشکوه کوتاه ساخته
حضرت اعلی را از قید استیلائے او بساورند اگر زیاده برین استقلال می یابد در
فرمان روایت مطلق العنوان می گردد و دین مهند را در رواج میدهد و نیز بحاطر آورند
که با دشمن زاده هر ادجنبش را همراه خود در حضور حضرت اعلی برده استشفای جرائم
او نمایند بنا برین اندیشه جهان کشا عزم نهضت بجانب اکبر آبا دمصم نموده شاهزاده
محمد سلطان را با نجابت خان و فوجیه از هیادان شجاعت مند بطریق منتقلاغره جادی الی ول
سلنه مطابق شانزدهم بهمن ماه اهی روانه بران پور نمودند و شاهزاده محمد معظمه را بجهه
داری و کن مقرر کرده شاهزاده محمد کعبه را که در همان ایام سعادت دولت یافته بود
پانزده گیان سرا دقات دولت در قلعه دولت آبا و گذشتند و شاهزاده محمد عظیم را بر کله
ظفر افتتاب مقرر نموده روز جمعه دوازدهم جمادی الاول در ساعت ظفر اشاعت
که بنیع فتح و نصرت تو اند بود از خطه فیض بنیمایاد اور نگ آبا دنهضت فرمود

نظر

زمانه که باشند فنی یار بود نظرهای طالع سازوار بود

گران شد پاییز مرصع رکاب برآمد بچرخ بلند آن قتاب

مشور عاملهست بنام با دشمن زاده محمد مراد بخش قلی فرمودند که از گجرات متوجه مالوا
شود و میر محمد عساکر را که بخشی دویم بود سخطاب عاقل خانی و حرامت قلعه اوزنگ آباد
سرافراز فرمودند و مرشد قلیخان را از تغیر میرضیا رالدین حسین بخلعت دیوانی توختند
و بحسب مصلحت معظمه خان را که بمحض فرمان اعلی حضرت برآمد اکبر آبا و داشت
در هفتاد و سه هیجده قیمه کمرده در قلعه دولت آبا و نداشتند داکتر امر را با صافت
شاصسب سرپنه را از فرسوده بعد قطع سافت بست و پنجم جمادی الاول مطابق دهم

اسفندار در عمارات بلده بہمان پور نزول اجلال فرمودند و عرضند کشتی تضمین بیمار پرسی و استکشاف احوال پدرگاه حضرت اعلیٰ ارسال داشته باشد طار جواب یک تا ه آقامت در زید درین اثناء کے عیسیٰ بیگ و سعیل که او را دارا شکوه قید کرده بوجب حکم حضرت اعلیٰ بعد چند گاه خلاص نموده بود در برمان پور مسجدہ با درآگ ملازمت سعادت اندوزگردید و اخبار آزار حضرت اعلیٰ داشت تمام و استقلال دارا شکوه و آمن مهارا جهہ با شکر گران در ملوه گذارش مخود بنا برین عزمیت منقر اخلاقه اکبر ایاد پیازگی بخاطر قدسی تضمین یافت روز جمعه بست و پنجم جادی اثنانی مطابق دویم فروردین ماه ایهی در زمانیکه طنطنه موکب ربیع صیت شادمانی در اکناف گیتی انداخت و شاه عالم گیر بہار با افواج از هار رایت سلطنت بجانب گزاره افزاخت تا شکر کافر کیش دی را که سدره طرز دست ریاضین بود علوف تشیع بید ریغ ساز و تخته گاه چمن و دارالملک گلشن را از شرارت خار پد نهاد نا خلف دودمان گلستان پرداز پر فاقت جنود غیبی وجیزش آسمانی روئے توجه از بلده برمان پور بر افراد نهند

بیت

برائے صواب و بعزم دیست بانگ نصرت کربت چست
دین روز اکثر امر را با خانه نسبت چسب و خطاب لایق سرفراز شدند و ازان
جله محمد طاهر خراسانی صوبہ دار خاندیں که پیش ازین پایه وزارت داشتند بخطاب
وزیر خانی و سید شاہ محمد بخطاب مرتضی خانی و میر ملک محمد حسین بخطاب بہادری
و میرضیار الدین بہشت خانی و میر ہوشدار بہوشدار خانی و خواجه عابد بادی خانی و
دیگران بخطاب ہائے لا ایقہ سرافراز شدند چون شاه نوازخان ہاند ریشمہ رائے
نا درست از رفاقت رکاب دولت نفلل در زیده فہ برمان پور برمان دبور و روششم
از کوچ برمان پور که قریب ده کروه منزل بود شاہزاد و محمد سلطان را بیمه شیخی یہ نیستاؤ
ایشان رفتہ شاه نوازخان را استگیر کرده در قلعہ برمان پور بجوس ساخته سعادت دست
نمودند و مسکب والا ازا نجا کوچ کوچ متوجه شده برباب دریائے نزدہ نزول
اقبال نمود عیسیٰ بیگ و سعیل که سختی دویم شده بود بخطاب سرافراز خانی و خوش
حال بیگ تا قشائل قلعه خانی و محمد طاهر داروغہ توب خانہ صفت هکن خانی دست اش

نظم خانی سرمنسازی یا قتند بعد عبور از دریا کے نزدیک قطع منازل و طے مراحل
نموده بتایخ بستم رجب موضع دیپالپور سور دریايات عالی گشت و بست و یکم داشت
راه که از دیپال پور کوچ شده بود با وشاہزاده محمد مراد بخش از گجرات آمد و دریافت
ملازمت چهره مراد بر افراد خته آداب کورش تقدیر سانید و نزدیک موضع دهرمات
پور هفت کرد و یکی از اوجین دایره هنگر فیروزی اثر گردید ازانجا که خدیو عالم مقتصداً
و خود افتش خدا دادنوعه ضبط گذرا تے دریائے نزدیک ده ممالک دکن نموده بود
که راجه جیونت سنگه و قاسم خان اصلاح و دکن و نہضت موکب والا از بران پور
این سمت نداشتند و این هردو با تفاوت یک و یکی بدفع مراد بخش ندیبات نمودند
واز اوجین کوچ نموده متوجه محاربه مراد بخش شدند و بسی کرد و یکی از این
اینهاد مراد بخش سیزده کرد و فاعله بود رسیدند چون مراد بخش خبر آمدن رجبه
و قاسم خان شنید تا ب مقاومت در خود رسیده عنان تا ب گشته بخاست خدیو افق
روانه شده در نزدیکی دیپالپور چنانچه گذارش یافت رسیده ملاقات نمود راجه
جیونت سنگ بعد از سه چهار مقام در نواحی کاچروده شنید که مراد بخش کوچ نموده
رفت و از نہضت رایات والا بین سمت اصلی اطلاع نداشت و در تحقیق احوال
مراد بخش می بود همین اثنائے از نوشته راجه شیورام خبر عبور رایات عالیات از
دریائے نزدیک دیگر بعضاً از ذکر ان داراشکوه از قلعه و هار فرار نموده
نزد راجه جیونت سنگ رسیده از آمدن موکب عالی اطلاع دادند راجه از استدع
این معنی متوجه شده ازانجا کوچ گردیده روشن شد در پرا بر دهرمات پور بقا صله یک کرد
فرد آمده امده پیکار گردیده

دریاں جنگ خدیو افق پهار راجه جیونت سنگه و روح خضریان

خدیو عالم نظر بر انگه گرد زم بر انگنه نشود و خون مسلمانان رنجیت مگرد و کب رائے
نامی بر هم که فهمیده و دانائے وقت بود نزد راجه جیونت سنگه فرستاده پیغام نمودند
که ما را جنگ عزم نمیست ارزوهے ملازمت حضرت اعلیٰ داریم اسب آشنا کرد
ملازمت نماید والا از راه برخیز و راجه این معنی قبول نه گرد کب لائے ماحصله نمود

وقرار برجنگ داد چون کب را نی آمد ه این معنی بعرض رسانید عرق غیرت با دشانه
بیگر آمد و آتش قهر خسروانه زبانه زده تنبیه دگو همای ان بد سگانی در گیش مردمی و
دین حیبت دا چب دانسته روز جمعه بست دویم رجب مطابق هفتمنار و هشت
هنگام صبح که با دشانه عالمگیر هر برادر نگ چهارم پیغمبر قصد انتقام هند و می شب
تیره رو نزهت ظلت سوز از نیام کشیده لشکر کافر گیش خلام را امدادام داد خدیو
افق به تسبیح صفوت جبال و آرایش افواج اقبال وارستان فیلان کوه سفکوه و
پیش بردن توب پ غانه و نواختن کوس جنگ و افراحتن لو ای رزم فرمان داده مانند
هر تماان فیل سواره متوجه پیکار شدند و افواج میشه دمیسر و هراول و چنداول
وقول داشت و طرح مقرر کرد جای نسب منود راجه پیوت سنگ چون
اہزاد موکب ظفر طراز مشنید لشکر عرب و هراس و جنود خوف و اضطراب بر
شهرستان خاطرش غالب آمد و بکیل خود را بگاز است اقدس فرستاده اهل هار عجز و
نیاز منوده احساس کرد که مرا داعیه رزم و پیکار نیست عزم مجاز است دارم حکم شد که
چون بفرخی سوار شده ایم تو قت معنی ندار و و اگر لختار او فرمغه از صدقی دارد از
لشکر خود جدا شده تنها نزد نکابت خان بیاید خان مشارالیه او را بگاز است والا
خواهد آورد همای راجه این معنی قبول نکرده چیزی چو اب نداد و نفرستاد و آماده
جنگ گردید پنج گشتن گهری روز پر امده از طرفین توب و بان و تفنگ اند اخند و
هنگام پیکار گرم گردید نظم

بل آتش فتنه کار کرد تیز تو گوئے پیدار شده رستمیز

چنان یعنی کیم ما شد آتش بلند که جستی زجا جو هرش چون سپند

دین اشنا که مکند سنگه باده در تجهیز سنگه را تهور دیال داس چهان وار جن گرد و دیگر
راجپوتان متهورانه از جا شب هم راجه دست از جان ساخته جلوه زیر بر توب چه سر کار و الا
آمد بجنگ پر داشتند بیست

همه چاہل و سرکش و جنگ جو چشم شیر آهن دل دست ره

مرشد قلمی خان دیوان سرکار معلی باراچپوتان جنگ مردانه منوده در جه شهادت یافت
و ذوق فقار خان نه خمی گشت را چپوتان از موقع این حال دلیر دخیره شده از

توب خانه گذشتنه بر هراول موکب دالار بختند و حسین دیگر به کوک را چپوتان رسیده بخنگ عظیم نمودند اگر چه جنود را چپوتان از کثرت و اینو ہے یاد از تراکم افواج سحاب می داد لیکن تین آتش هار مجاهد هن رشک منصور کا البرق خالق مینمود شاهزاده محمد سلطان ونجابست خان و سایر بہادران هراول از حمله را چپوتان از جائز فته پائے ثبات محکم کردہ جنگ مردانه نمودند **نظم**

شدی تیر چون سوکے ہندووان ہمه صندل جبهہ کروی نشان
زمیں بہر دین فتح در کار بود زدی بہ رہا نجا که زمار بود
درین وقتنه کیشخ بیهی جمعی از بہادران طرح دست راست و صفت شکن خان از طرح دست چیپ و سر ارضی خان از التمش برس را چپوتان ریخته کو شش شہاۓ مردانہ تقدیم رسانیدند وندیو اتفاق ز مشاہدہ تردود است نمایان بہادران جان سستان و دلیلی دلاوری را چپوتان بد و لسته و سعادت خود بکوک مبارزان چہاد نشان متوجه شدند حتی که قول مبارک بہراول قرین شده با را چپوتان کو شش کوشش و قتال و جدال عظیم رو داد بضرب شمشیر و سنان این جماعت اپریشان و متفرق ساختند و بسیاری را از ہو د بربخاک ہلاک انداختند **نظم**

زمیں را چپوتان پہ پیکار و جنگ گذشتند از جان پتا موسوی فنگ
قتاد انقدر کر شته در کارزار کم شد بسته ماہ گھرینہ سوار
ز تغییج چہاد آتشی برشہ وخت کزان ہندوی جنگ جوزندہ سخت
دران عرصه کارزار آن قدر خون بہادران ریخته شد که تا ابد سبزه ان خاک لاله گون روید و آن قدر پشتہ از کشتہ گردید که زاغ و زعن اندازی تا قیامت علم از جائے دیگر برائے خود بخورد از بیکه سراز تن بہادران جدا کرد و دم تغییج چہاد کندے پذیر فتن و از بیکه پیغام فنا گوش هر دان رسانید زبان خبر از کار رفت **نظم**

دران اکیله جوئی زمیں طعن و ضرب زکار خواستاد آلات حرب
پوچیر شکسته کمان شد ز دست زره پاره و شدیه زن گریبان مست
دریز گیرد دار بل و کار زار مرد آزاد نگند سنگه هاده و سجان سیمی و دیو و بید و رتن سر نگر را تهور

دارجن سنگه گور و دیال داس چهلا و موهن سنگه ہا وہ کہ متھو رانه و دلیرانه آمدہ جنگ می نمودند
واز سرداران و عمدہ ائے ان لشکر بودند سر در حب فناک شیدند و جمعی کثیر و فرقہ اپنواہ ہمراہ
انہا سالک سالک عدم شدند دران وقت قیامت فشاں از مشاہدہ سطوت و جلال موکب
والارا جہہ رائے سنگہ سپسونیہ دراجہ سجان سنگه چند رادت و دیگر مردم از لشکر مہاراچہ
جدا شدہ با خیل و حشر و طبل و علم بجانب او طان خود ہاروان شدند مقارن این حال با دہزادہ
مرا دیخش از جانش بزرگوار بر بنگاہ مہاراچہ ریختہ بغارت و تاراج پر داخت داین معنی پاٹ
تزلزل در ارکان لشکر مخالفت گردید و مہاراچہ با وجود این ہمہ مشوکت و حشمت و دعویے
تمہور و جلدت از مشاہدہ این حال نبیروے اقبال بے زوال خدیو عدد وال تاب نیا وڑہ
غار فرار بر خود پسندیدہ راه جود ہپور مسکن خود پیش گرفت پلیٹ
چنان بیم ناک و ہراسان گریخت کرز نار را از گرانی گسیخت

بعد آن قاسم خان دیگر امرانیز و بفارہنہا دند و مجموعه توب خانہ و خزانہ و فیلان و اسپان
واسباب و اشیاء کے انہا بقید ضبط و تصرف اولیا ائے دولت قاہرہ داد و متمامی
اموال و سامان و خیام بنگاہ مخالفان تاراج بہادران نظر نشان گردید نظم
دلیران چو فارغ زہجا شدند پتا راج بنگاہ اعدا سکند نہ
ز دشمن کے بخت گریا رد اشت
زخون جملہ بادست و پا در خا
بہ پند آمد از هر طرف فیل مست
القصہ انجین رشک گران و حشر بے پایان کہ راجہ ائے عظیم اشان و عمدہ ہائے جلاعت نشان

باتر پنگان فراوان و سامان پیکران و فیلان کوہ توان و سایر اسباب و ادویات پیکار فراہم آمد
بودند از صلابت ہمایت خدیو گیلان مانند انبوہ جیوان کہ از حلقہ شیرازیان گریزان گردید
بسان تراکم سحاب کہ از یورش باد پریشان شود منہزم شدہ پریشان و متفرق شدند و فتحی
نمایان کہ از طراز فتوحات آسمانی و عنوان نظر نما محبت پاستانی تو اندشد نصیب اولیا
دولت قاہرہ گردید و قریب شش ہزارگان رزمگاہ بمحض حکم والابشار
در اند و از خشکان نیم جان حسابی نیست جائے کہ باز بلند پر واز بال کشادر دکبہ تحریر
ماہوا در امدن رپنجه اجل رسید نست و گھا ہے کہ شیر دلیر لقصد تحریر پھیر بر خیز در وباہ

مستمندی مار و پر گشتن از خون خویش دست ششتن است لظمه
که بود که پیلو زند با عقاب بقصد سر خویش دارد شتاب
شغال ارکند پنجه بازه شیر
سربخت خود را دراد بجزمه
چه یاری را بد کایسته بجنگ
که با بازو شاهین برا بر شود
نمیخواهیش آیدگان
تمدد که بر قوه سرای زمان

الفصل بعد ظهور فتح و نصرت خدیو افاق حکم بر توافق شادیانه فرمودند و امر جلیل القدر
بعض در پیوست که از شکر منصور به کس تعاقب مهار اچه مقهو نکند به مکس بجا و مقام
خداستاده باشند و ان حضرت شکرانه عنایت الهی بجا اوردند و نماز ظهر با جماعت در مکان
او اکرند و با دشان هزاره مراد بخش در حضور مقدس رسیده کورنیات تهییت بجا اوردند
آخر روز همانجا بسر برده بعد از نماز مغرب در دو تیغه والانزوں اقبال فرمودند و با دشان هزاره
مراد بخش سله بحدودی ترد و ایت نمایان و محاربات بی پایان پانزده هزار اشرفی و چهار هزار نجیر
فیل هست مرحمت گشت و شاهزاده محمد سلطان با صافه نجیرهاری ذات و نجیرهار سوار
کر اهل و اصناف پانزده هزاری ده هزار شود سرمش را گشت و نجابت خان ولد شاهزاد
میرزا بخطاب خانیان بهادر سپه سالار دیک لک روپیه انعام سر بلند شد و میرزا اللہ
حسین که خطاب هست خانی داشت با سلام خانی سر بر اهرا خست و ملتفت خان بخطاب
اعظم خان و بخدمت دیوانی پایه بر افزود و اسماعیل خویشگی بخطاب جان شار خانی و محمد بیگ
خویشگی بخطاب دیندار خانی دو بیگ امرایان بقدر در جات خود هر کیم با صافه مناصب
و الغامات سر بلند شدند و روز دویم طاهر بلده او جین نیز سرا و قات اقبال گشت
و سر روز دان مکان مقام فرمودند پس از نظرم و نشیق امور مالک و بند و بسته همایم پاوه
بیست هفتم رجب بجانب اکبر ابا و کوچ فرموده منزل بنیزل قطع مراصل و سطه منازل
نمودند +

در بیان حیثیت احوال و انشکوه

پیش از آنکه اخبار شکست را چه جهونت سمعک بر سد بحضرت اعلیٰ فیض احمد فر - حسته از پیمار پیها

رو داده بود چون ایام تابستان در سید اطبا در موسیم گرما ہوئے شاہ جہان اباد نسبت
باکبر اباد براستے ان حضرت بہتر تجویز کردند و می صورت حضرت اعلیٰ برخلاف مرضی
دار امشکوہ بتاریخ ہیزد ہم رجب کے بست و دویم ان ماہ راجہ جہونت سنگہ در عالی
اوچین شکست خودہ از اکبر اباد متوجه شاہ جہان اباد شدند دویم شعبان کے ساخت پیچ
پور میتم خیام اجلال بود حقیقت شکست و انہزادم راجہ جہونت سنگہ و امدن خدیوقق
و مراد بخش بعزم حضور والا بعرض حضرت اعلیٰ رسید بحسب استدعاستے دار امشکوہ
از ببورج پور مراجعت فرموده نہم شعبان باکبر اباد نذول اجلال فرمودند دار امشکوہ بمحض
شکر و سرانجام اس باب پیکار پر داخلہ تمامی امرایان کے در حضور بودند و منصب داران
بادشاہی کے طلبیدن انہا از صوبجات و فوجداری و محل جاگیر مکن بود بجتاب خلافت
طلبید اشتہ در استالت خواطر و تنبیخ قلوب هر کدام کوشید و در انگ فرست از امرای
غائب سلطنت و سپاه قدیم و جدید خود قریب شست ہزار سوار فراہم اور دواز سلح
و ادویات تو پخانہ و قورخانہ و خزانہ بادشاہی چند انکه خواست گرفته بر شکران فست

منود لطف

ز بید لفتشی در داغش فتاو	ہوئے کے که داد آخوش سرباد
سرش زا که سودا سے افسر گرفت	در گنج بکشاد و لشکر گرفت
بجمع سپه زر پریشان منود	پریشانی خویش اسان منو

و محمد امین خان حلقت معظلم خان را که خربجشی حضور حضرت اعلیٰ بود تھست انکہ معظلم خان بصلاح
خویش نمود را در دکن محبوب خدیو افاق کھان نیده در حضور ز رسیده و رقید نگاہداشت
و پس از سه روز کہ بیگناہی او بحضرت اعلیٰ ظاہر گشت او را ز قید خلاص فخر مودند و
حضرت اعلیٰ کہ دار امشکوہ را ہر چند از لشکر کشی و شبرد آزمائی منع کی کر دند و می فرمودند
کہ فرزندان من ہستند از امدن شان بملازمت حضور چه مصنایقہ ازانج کر کر روز اوبار
دار امشکوہ در رسیدہ بود نصائح ارجمند حضرت اعلیٰ بیمع رضا نی شنید پیش
چون ہست پہ کسی را پیش آید کند کے کر کر دن را نشاید

شاہزاد ہم شعبان مطابق سلخ اردی بہشت ماہ الہی خلیل احمد خان و قباد خان و امام قلی
و نوری بیگ و زام سنگہ ماہ تھور از بنده کے بادشاہی و دادخان و عسکری خان

و جمیع اذکر ان خود را برسم منقولاً تعین نمود که در دهول پور رسیده گذر راهی دریا سے چپل
مضبوط کنند و خود نیز با پھر شکوه پس کر کنند خود و سایر عساکر با دشناہی و ذکر ان غریبیش
بسته ششم شعبان اذ اکبر را با در رامدہ په قلعه متزل در دهول پور رسیده پدلا لست
زمینداران ان مرز بوم افغانستان کے چپل هر جا که منطقہ پایاب بود می پر داخلت و انتشار
امن سیلہان شکوه خلعت بزرگ خود که بمحض خلب او پس از اتمام کار محظی شد
تعجیل می امد و امشتہ چند روز بد فتن الوقت می گذرانید و ازین نافل بود که اتحس را که
نماید چند ایام و چند تقویق ایزد می یا وربود و معاون باشد که و در پاسدازی
نیست و اندشتند

دہیان محاربہ خدیو گیرہان با دارالشکوه ولو امشتہ شیخ برادر ختن

چون هنگام کارگاه قضاوی متكلمان کارخانه تقدیر در روز ازیل اور نگ خلافت و ہمانداری
باشے ان حضرت که تفاویں نام مامی برائی معنی ولیلی است قاطع و جھتی است سلطنت ترتیب
داده و تماں زمان با امانت نگاہ امشتہ انتشاری می بردن که باشے و دیوبیت بکدوش
شوند درینولا وقت ان در رسیده که بجلوس مقدس زیب زینت یا پد اسباب تھوڑو
این امر بنصہ شہرو چلوہ گرددید مصدق این تعالیٰ انکہ ان حضرت بعد نہ صفت ازا و چین
پہ بست و مشت کو بمع و سه مقام بست و ہستہ شعبان در حدود گواہیار نزول اجلال
فرمودند و اندیشہ عبور از اب چپل داشتند چون نامی معابر در ضبط کسان دارالشکو
بود عبور ازان دریا شے باسانی متصور نبود درینوقت حضرت را تمدیدات سبیل ان باہر
گردید یعنی زمینداری ازان حدود گذر ہند و ریبد بست کر دے گواہیار بست وست
را صوبے نشان اکنفیاں عبور عساکر اقبال است و دارالشکوه تعالیٰ بضم اون شیر و دختہ
ان حضرت باستماع این مژده خوش وقت شدند نجابت خان خانیان و صفت شکنان
و فوالتقا، ڈان را با تو پہنچانہ تعین فرمودند که ازان گذر دیا شے چپل بگذرند نام پرده
شہلیگیر کر ده بیتارح استعمال قطع مسافت نموده صباح ان که سیخ شعبان بود بے نزدیک
احدی انان گذر عبور نمودند و خاقان زمان نیز اذ گواہیار کو بمع کر ده پد و منزال ملے
مسافت کر ده غرہ رہستان المبارک از گذار سطح عبور فرمودند دارالشکوه از خبر عبور

موکب والا باین حمپتی و چالاکی از آب مرقوم که فوق تصور او بود متعجب شده در بجه حیرت فورفت و با دلی خابیت و خاطر اندریشہ ناک از دهول پور متوجه مقابله گردیده په ترتیب صفوت پر داخت حضرت اعلیٰ درین وقت نیز فرامین نصائح در ماده عدم جنگ و اندان ختن طرح مدارا بدرا شکوه نوشته با وجود بقیه کوافت و ضعف پهنه بقصد اطفائے نایره جبال در عین شدت گرما خواستند که از راه دریا تشریف برده سد باب کارزار مشوند باین عزم صواب پیشگاه بسیرون برادر و ندیلکن داراشکوه این معنی را قبول نمود و در تا خیر و تقویت عزیزیت همایون کوشید و باز تکاب مجاذه استجواب مینمود از آنجاکه وقت ان رسیده بود که خوشید چهان افزون عالم گیری از افق دولت طلوع نماید و کوکب بخت سوز داراشکوهی در هبوط بیدولتی فوردود چگونه امور مصلحت امیز بسیع رضای داراشکوه برسد و چه طور بسیلک خیر و صواب ره سپارگرد الفقصه خاقان زمان پس از عبور دریا په چنبل بجهت اسودگی سپاه که مسافت بعید طے کرده بودند دور و ز مقام کردند چون اخبار امدن داراشکوه بعرض رسید پکونج متواتر ششم رمضان المبارک در عرصه موضع راجپوره کرد که و همچو اکبر ابا د بغاصله یک فریم کرده از شکرگاه داراشکوه نزول اقبال فرمودند داراشکوه در همین روز بعد اطلاع وصول موکب والا ترتیب صفوت نموده از بنگاه خویش قدر پیش آمد و میال بسته ایستاد و تمام ان روز با افواج خود که همه مسلح بودند در هوا کے سوزان و دان میدان شعله خیز سر برده لشکر یان را تعذیبی عظیم کرد چون لشکر داراشکوه سایه پرورد و اسیش دوست بود جمعی کثیر از غلبه گرما و فرط شنگی دقت اب پیانه هستی پر کردند و هنگام غروب افتاب که شام ادبارش نزد یک رسیده بود رخ از عرصه مقابله په تافته بمنزل لگاه معاودت نمود دران شب سپه را ان لشکر منصور لوازم احتیاط و خبرداری پتقدیم رسانیده دیده بخت و دولت بخواب غفلت نبرده تا سحرگاه همراهی افواج ارای و معرکه پسرای مینمودند و منتظر طلوع بصحیح سعادت و نصرت و اقبال می بودند صحنه که هفتم رمضان المبارک مطابق بسم خور داده ای بوده باشد په ترتیب صفوت پر داخته توب خانه و فیلان مست بجا و مکان مناسب ایستاده نمودند

شاهزاده محمد سلطان و نجابت خان خانخانان با امراء و دیگر هر اول و ذوالفقار خان
 و صفت شکن خان که توب خانه با هنام او بود پیش هر اول مقر گشت و سرداری بر نقار
 بنام شاهزاده محمد اعظم قرار یافت و حشم ایشان را با سلام خان و اعظم خان و
 دیگر نامداران انتظام پذیرفت و با دشاده شاهزاده محمد مراد بخش با مردم خوشیش جرنقار صفت
 ارگشت و مشغ میر دمید میر با فوجی از میاران کار طلب بسرداری المتش معین گردید
 و بهادر خان با جمعی از پهادران طرح دست راست نصب گشت و خان دوران
 با فوجی از دلیران نامدار طرح دست چپ تعین شدند و خواجه عبد الله خان بقرار
 قرار یافت و خدیو گیلان بفرزیدونی و شفت جشیدی معه شاهزاده محمد اعظم بر فیل کوه
 شکوه سوار شده زینت افروز قول شدند و جمعی از امراء که نامدار بر کاب دولت
 سعادت پذیر فته بتوزی که دیده روزگار در پنج معارک کارزار از با دشایان والا آقده
 نمیده و سپه سالار نجم موکب کو اکب با این ترتیب دارستگی بیدان فلک نکشیده
 لواحی عزمیت در میدان نبردا فراشتد و ازین طرف داشت کوه نیز په ترتیب
 افواج پرداخته تو پخانه خود را بسرداری بر قنداز خان بجانب دست راست و تو پخانه
 با دشایی بسرداری حسین بیگ خان دست چپ در پیش صفت لشکر جادا ده و رائے
 ستر سال هاده ماکه از عده راجه ای که بزید شجاعت و دلاوری همتیاز داشت ثبات
 قدم داشتگال او در معارک نزد مسلمین و راجپوت مسلم الشیوت بود معا داد خان
 قریشی و عسکر خان بخشی و اکثر از راجپوتان هر اول مقر گشت و خلیل الله خان میرزا شیخی با دشایی
 معه میر میران خلف خود را بر کهیم خان خلف علی مردان خان با اسمعیل بیگ اسحاق بیگ
 برادرانش و دیگر امراء بر نقار جایافت و سلطان پهنه کوه دسته خان بهادر
 فیروز جنگ که از اعظم امرا بود و قاسم خان و دیگر بندنه ای با دشایی جرنقار انتظام فیت
 و کنور رام سنگه و کیرت سنگه پران را جسیه سنگه و دیگر راجپوتان المتش مقرر شدند
 و میمه و میره و میمن و میمار با امراهان نامدار مقرر کرد و داشتکوه خود با چندی از نامداران
 در قول قرار گرفت و در صفت النهار نخست از طرفین بازداشت بان و توب و تفگ
 تیران جنگ افروخته گشت ہوا از ابر دود تیره و چشم عالمیان اذکارت دخانه خیره
 شد و از از عنت گوش فلک اگنده وزهره شیر دلائی پرا گنده گردید توب کو شکن

بقصد جانها خروشیدن انغاز نهاد و زلزله در زمین وزمان انداخت و تفگ اژدر دهن
 جانگزاسه بینیاد کرد و تیر شهاب سان جانها مایه دوخت و گوله بندوق مانند شاه پهار
 بر فرق مخالفان رنجت رفتہ رفتہ کاربشنیر و تیر در سید از جرنوار دار امشکوه کر
 مردار آن پسپهر شکوه بود رستم خان بہادر رو بروے توپ خانه امده چنگ مردانه منود
 ناگهان فیل مست رستم خان بہادر که دلبرانه می آمد بضرب بان او پادر امدو شیراز صدمه
 توپ و تفگ بسیاری از همراهیان رستم خان بر خاک ہاک افتادند رستم خان چون
 دید که رو بروے توپ خانه که رمپیش نمیپردازان طرف عنان تاب گشته بست برانفار
 بفوج بہادر خان که طرح دست راست بود رسیده بجنگ و پیکار پر داشت بہادرخان
 زخمی گشت و دفع ان از بہادر خان صورت نه بست نزدیک بود که پائے ثبات او بلغزد
 درین اشائے اسلام خان داز طرف دیگر شیخ میر رسیده داد مردانگی دادند و خاک
 مرکه بخون بسیاری از مردم لاله گون کردند و درین اویزش رستم خان بہادر بهت تیر قضا
 گشت و پسپهر شکوه از دیدن این حال رو بطرار نهاد دار امشکوه که از قواعد پیکار و قوانین
 کارنار و مراسم رزم از مائے دوازدم سپه ارائے بھرہ نداشت بعد از تیز جلوے
 پسپهر شکوه خود نیز متعاقب او بسرعت امده رو بروے توپ خانه و هراول شکر منصور
 و ایان شده از توپ خانه خود گذشت و از خوف آسیب توپ تفگ موکب والا
 در اضطراب افتاد و تاب ثبات نیاورده ازان طرف منحر شده بجانب سرت رکت
 خود میل منود و هراول شکر دار امشکوه با فوج مراد بخش رو برد شده غلیل احمد خان نیز
 حمله امده دست جرات بچنگ کشود دین اویدش چند زخم نیز بر مراد بخش رسید
 و از حمله را چوتان اندک عقب رفت خدیو افاق نظر پین حالت منوده روے نیل
 سواری مبارک بست دار امشکوه گردانیدند درین اشنا را چوتان تهور منش که مراد بخش
 را پریست داده بودند رخش جلا دت بر آنگخته بر قلب موکب خضر پیرا ماضند و جنگ
 عظیم در پیونست که چرخ بیدا دگر از فتنه سازی ہائے خود اندیشید و از صدمات
 بہادران چون بید بر خود رزید و شہسوار قلک یعنی خورشید عالم افزود بست اراس
 رسیده از نیز اشوب ان ببر و نسل و تام در زیده نظر اگر تاشائے رزم

زبیدا دیگر جدا می فنگن سراز تن جد اماد و تن از کعن
 دو شمشیر هر گاه می شد علم چو مقرار ض مید و خست تیرش بهم
 جدا باز ره دست نا سوبو چو رامی که یک پائے افتاد در و
 شد از تنق بیدا د در یک نفس بری مرغ ارواح این نه قفس

مرتضی خان و ذوالفقار خان و دیندار خان تزویات مردانه بظهور رسانیده زخمی شدند
 اگرچه مازمان رکاب خدیو گیلان چاقش باشد بهادرانه نموده داد مردانگی دادند و کارنامه
 مبارزت و نرم از مای بر طاق بینندند لیکن را چوتان جلادت منش مردانگی باشد
 عظیم و سپاه گری غریب بوقوع اور دند چنانچه را سترسال گاده و راجه رام سنگه
 را تهور و ویگران بپایردی جرات و دلاوری بقول همایون نزد یک رسیده تزویات
 رستم نموده ره نزد دلک عدم شدن خصوص راجه رام سنگه را تهور که به روی شهرو
 بود از همه تقديریم نموده خود را بفیل سواری سپارگ رسانیده ثمار تهور و جلادت بظهور
 اور خدیو افاقت تماشای جرات او مشاهده فرموده مازمان رکاب سعادت را فقصد
 بلک او منع نمودند لیکن بهادران عقیدت منش نظریه جبارت او ضبط خود نتوانستند
 کرد و ان بیهی باک را بشمیر همت از پادر آور دند بلیت

چو پروا نه خود را زند برچسران نیرو چراس او بیس و بداغ

داراشکوه ای مشاهده این حال و اطلاع بگشته شدن رستم خان داشت سترسال گاده
 در این سنگه را تهور که اختصاص دقوی و استظهار مطلق او بودند متوجه گشت و از فرامغم
 کوش بشکست و دین اثنا شاهزاده محمد صالح المخاطب بوزیر خان که دیوان او بود و یوسف خان
 برا در دلیر خان که در شجاعت و مردانگی مهر دلیر خان بود رسیده نا هر باره و اینمیں یک
 داسی ق بیگ پسaran علی مردانخان شربت بلک چشیدند و متعاران این حال چند بان
 مستوا تراز توپ خانه رکاب همایون نزد یک داراشکوه رسیده مانند و یورچیم که از شهاب
 شا قسبه بیکم خود ببر دل داراشکوه هراس و خوف مستولی گردید و از غایت بیدلی از فیل
 فرد آمد و بک سلاح دیاق پا بر مهنه بر اسپ سوار شد ازین حرکت و اضطراب بیهی
 همچشم که از داراشکوه بوقوع اندشکر یانش دل از دست داده پراگت و پرینشان

شندند راه فرار پمپو وند و دین اثنا یکی که از خدمت گاران نزدیکی او که ترکش بر میانش می بست هدف تیر قضاگشته از پادران دار است که چون بهره از شجاعت و مردانگی
نمداشت از مشاهده این حال بیش ازین تاب مقاومت نیاورده بگام ناکامی معهده پهر
شکوه راه قرار پیش گرفت و منهیان اقبال در طرفه العین این مژده فرح افزای عرض حضرت
خدیو افق رسانیدند و مبشران بجهت دولت نوید نصرت و فیروزی بگوش خیراندیشان
انداختند صدای کوس شیخ و فیروزی با وع اسلام رسید و مژده مبارک با اذ زبان
اویا بے دولت برآمد مهوز یعنی بہادران فیروزی مشش از خون اعدا که در او جیمه و داد
بود زنگ الود و جراحت مجروحان عرصه دغا بالشیام نیامد که این نمایان فتح از تهدیدات

ایزدی بتازگی بنصنه ظهور رسید بیت

قرین سشد بهم این دو فتح قریب چون نصر من اسد فتح قریب

حکم مقدس ظهور پیوست که احمدی از شکر منصور تنگامشی جماعت مقهور نگند از عرصه
رزم گاه تا اکبر ابا دک و دک و مسافت بود گر نجاتگان شکر غنیم در هر گام از زخمیه کاری
وجراحت باشند و فرط حرارت و غلبه تشنگی فرج فرج جا بجا افتاده بیان بجا ران
افرین دادند و اثری در شهر رسیده از شهر بند جیات راه عدهم پمپو وند و بجهت قادر
مطبق در چنین شهر دم و از تاکه امراء که ذیشان و ساجهان از رفع المکان که هر یک صاحب
طبیل و علم و ما که خیل و خشون بودند عزایات هزار مردم و یک گز طرف منالعت بر خاک ہلاک
افتادند از شکر خدیو گهار از غنیم خان که بعد شنخ از غلبه حدت هوا قلب تهی کرد دعویی یک
المخاطب به سزاوار خان دادخان رسیده دلماور خان دیگر کسے بکار نیامد و اسیب
ز قدر تیر غیر از پیاده خان و ذوق الفقار خان و متضی خان و دیندار خان و عزت بیگ و محمد صادق
بدیگر کسے از عدهه رسیده الحفصه دار است که پس از انهزام از غایت رعب و هراس چون رسیده
بے قرارگشته با پسر خود و چندی از نوگران بوقت شام که روز بجهت دولت اور اشاده با
رسیده بود با کبر ابا داده بمنزل خویش کرسادت و اقبال ازان رخست بربست بود
و داده از فرط نجابت و اتفاقا در ازابرده بمنزل خویش کرسادت و بیگانه بر بست و از کمال شرمساری
بتازگی حضرت اعلی نیز نزفت و سه پاس شب ده نهایت بیکم و هر آن دانجام بجهودها
و مهابت حضرت خدیو جهان اپنیان بر داشت مستول گشت که از سایه خود می ترسید

واز در دیوار داشت و پیش ازین در انخا صلاح اقامت نماید او اخرب
برآمد و بجانب شاهجهان ابادران شد و زوجه خود با بعضی از پر و گیان و پهلوان کوه را
همراه گرفت و برخی از جواهر و مرصع الات و پاره اش رفی که دران سرکیل و اضطراب
دست قدر قش بران رسید همراه برداشت دران وقتی همچو دوازده سوار همراه بود
چون لشکر او شکسته و انتظام سپاه او گستته و اکثرے زخمی و بسیاری از شدت
گرمابی تا پی بودند و مرکب و دواب و خیمه و پرتاب هر کدام بتاراج رفتند بود و هیکپس را
اچمال نبود که بین زودی رو بفارخواهد نهاد دران شب احمدی رفاقت نکرد صباح ان
پاره مردم بقدر مایحتاج سرانجام منوده با رسیدند و در سه روز پنجم سوار ملحق گردید و
بعضی از رخانیات نیز با دیوست و اکثر نوکران قدیم و جدیدیش چهارم گزیده پدرگاه
خدیو گیلان رسیده بمناسبت سرا فراز شدند و اکثر خزانی و جواهر مرصع الات
و کارخانیات و فیلان و اسپان و سایر اسباب شوکت و تجلیش در اکبر باد

ماند نظر

زر بکلیر والش بنا چار ماند چمن بے خس و گنج بے مار ماند
از دوست عاریت تافت رو فاک داده خوبیش بگرفت ازو

خدیو فیروز بخت بعد از فتح و نصرت سپاس بمقیاس بدرگاه خدیو حقیقی بجا اورد و هبایی
و تو زک تمام دخیمه و اراسته کوه امده شرف نزول ارزانی داشتند و تاریخ رسیدن
اردوی معلی و افراد شدن دولتخانه والا در انجا بسر بر دند و تقدیمات و مراسم بحال
با دشامزاده محمد را و بخش میزد و داشتند بچرب زبانی و لطف و نوازش مرحم جراحت
های او فرمودند و جراحان و اطباء معاچه او گماشتند و آنچنین دیگر زخمیان عساکر منصور
را به محبت خسروانه مردم بخشیدند و گشتگان و شهیدان را نوازش فرموده از خاک
برداشتند و بناک سپر دند و جمعی را که درین نبرد مردانه متصدر تردد دات نمایان شده
بودند واردت و عقیدت اینها بر پیشگاه ضمیر و الا جلوه نموده بود بشراحت عطف
با دشایان نواختند و روز دیگر ازان سه منزل نهضت فرموده در عمارت سوگر بر سب
ایب جنائز نزول فرمودند و ازین منزل عرضداشت مشتمل بر صورت «آن» داعیتار و قوع
صفت ارامی بخندست حضرت اعلی ارسال داشتند و درین مکان محمد امین خان

خلف معظم خان بملازمت رسیده باضافه هزاری ذات و هزار سوار که از اصل واضافه
 چهار هزاری و سه هزار سوار بوده پاشد سرافراز شد و روز دیگر امر اسعادت اندوز
 شدند و هم رمضان المبارک ساحت باغ نور منزل که باغ دهره مشهور و نزدیک به بار
 دائم است نزول اجلال فرمودند حضرت اعلیٰ بر حاشیه عرضداشت جواب بخط مبارک
 نوشته بایک قبضه شمشیر موسوم به عالم گیر مصحوب فاضل خان میر سامان فرستادند اگاه دلان
 هوشیار خرام ازان شمشیر تفاؤل بر عالم گیری نزده بعرض والا رساییدند درین وقت نوگران
 مراد بخشش از عدم ضبط او در آنرا اد رسیده دست تطاویل بمال مردم دراز کردند حکم
 معلی شاهزاده محمد سلطان ونجابت خان خاننخانان در شهر رفته انستیم پیشگان را از مردم ازی
 بازداشتند مژده امن دامن و نوید عاطفت و احسان باهم شهر رساییدند چهاردهم
 رمضان المبارک خانجوان خلف بزرگ اصفت خان مرحوم که حضرت اعلیٰ اورا با غولی
 داراشکوه مبتده بگرد و بعد دور و ز خلاص نزده بودند بملازمت حضرت خدیو افاق
 رسیده مشمول عواطف گردید و درین تاریخ حضرت اعلیٰ بعضی پیغام بزم باشی خلیل العبد خان
 و فاضل خان فرستادند خدیو گیان جواب پیغام بزم باشی فاضل خان فرستاد خلیل العبد خان
 را در حضور خود داشته مصالح لعلی در میان اور دند و میر میران خلف خان مشار الیه نیز
 بملازمت رسیده و اکثر امرات تعییه بوسی رسیده مورد اطاعت شدند چون شورش
 معنده ان چکله متهراب عرض والا رسیده جعفر ولد اسد و دیجان را از اصل واضافه بنصب
 سه هزاری ذات و سه هزار سوار سرافرازی بخشیده برای انتظام مهم چکله مذکور خست
 فرمودند و هر ده هم رمضان المبارک شاهزاده محمد سلطان بوجب امر والا بملازمت حضرت
 اعلیٰ رسیده کامیاب سعادت گشت و درون قلعه ایک کسان خود بحافظت مقر گردانید
 مردم با دشای را برداشتند نوزدهم بیگم صاحب امده ملاقات کردند جعفر خان دیوان اعلیٰ
 و دیگر امرایان فوری فرق باستلام عتبه فلک رتبه رسیده ند خدیو گیان بار عام داد و فرمودند
 که هر کس که برایش ملائمه اید منع نکنید و حسب احکم والا بخشیان نظام و میر توکان
 پاییش نشاس و بیا و لان مرتبه دان بر و فرق در جایت مراتب و بر حسب تفاوت مناسب
 هر کدام را در مقام ایستاده کردند ملائمه کناییدند و رای رایان که بحسن کفا بست و
 کار و انته سر فتر ایل دیوان بود با جمیع متقدیان دیوانی وزیره اهل قلم وار با ب